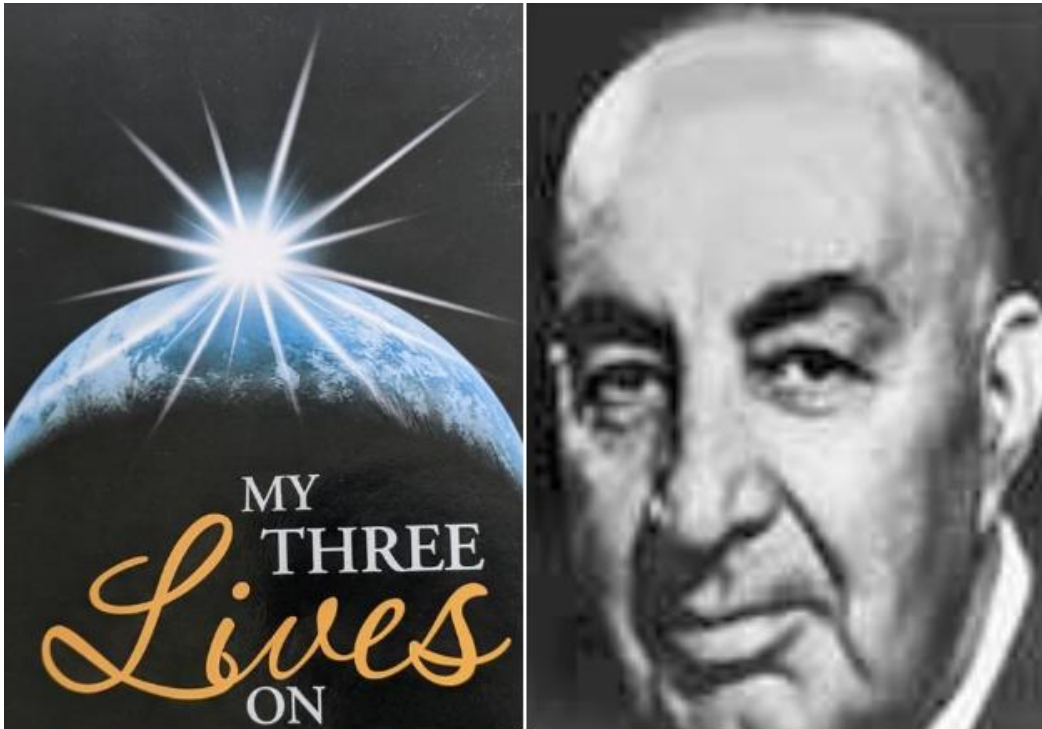




۲۰۲۳ / ۸ / ۳۰

نویسنده: انجنیر عبدالتواب آصفی  
ترجمه عوض حصارنای

## آنچه در روز هفتم ثور ۱۳۵۷ در ریاست جمهوری گذشت آخرین جمله رئیس جمهور داوود



از کتاب فقید انجنیر عبدالتواب آصفی وزیر معادن و صنایع که در روز کودتا تا کشته شدن رئیس جمهور در ریاست جمهوری بوده، وقایع را مو به مو در کتابش ذکر میکند. من همین بخش را در اینجا برگردان نموده ام  
نام کتاب: **My Three Lives on Earth** از غزال آصفی فرزند مرحوم آصفی نویسنده کتاب سپاس که اجازه داد بخش های این کتاب را برگران نموه با هموطنان شریک نمایم. این کتاب ارزشمند در آمازون قابل دسترس است. صفحه های ۱۳۶ - ۱۶۵ این مطلب بخاطر حجم آن در دو بخش میگذارم.

### بخش اول

#### کودتا

صبحانه ام را تمام کرده با همسر و فرزندانم خداحافظی کرده اپارتمان را به قصد جلسه ۷ صبح با هیئت سازمان جهانی کار ترک گفتم. من به مثابه وزیر معادن و صنایع، مسئولیت امور کار را در افغانستان نیز داشتم. سازمان جهانی کار ما را کمک میکرد که قانون سابقه کار را باز نگری کنیم.  
جلسه در دبیرتمنت روابط کاری در منزل اول وزارت معادن و صنایع تعیین شده بود. پس از آن باید ساعت ۹ در جلسه ویژه کابینه شرکت کرده تائیدیه قانون کار را از کابینه میگرفتم. من قانون جدید کار را در میتینگ عادی کابینه روز سه شنبه برای طی مراحل پیش کرده بودم. وزیر مالیه که همزمان معاون صدراعظم هم بود پرسشهایی را مطرح کرده بود که ایجاب بحث طولانی را میکرد.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

قانون جدید کار برای کارگران حق تظاهرات صلح آمیز را در صورتیکه دولت و مقامات قضایی به حق آن توجه نمیکرد، میداد.

وزیر عدلیه استدلال میکرد کارگران ضرورت به مظاهره ندارند زیرا قانون اساسی جدید داوود تضمین نماینده های شانرا در پارلمان داده بود. نظر من این بود که قانون کار توسط وزارت و سازمان جهانی کار تهیه شده باید پایبند ستندرد و نورمها و حقوق مرسوم جهان آزاد باشد. من با فشاری داشتم که حقوق شهروندان افغان را نباید محدود ساخت. اگر حق تظاهرات گرفته شود، الترناتیف آن چیست؟ شورش و به پا خیزی؟ در همین اثنا رئیس جمهور داوود مداخله کرده گفت: شما دعوای تان را در جای دیگر کنید حال بیایید سر موضوع جلسه ویژه که امروز پنجشنبه دایر میگردد، به نتیجه برسیم.

اما پیش از آنکه جلسه روز سه شنبه به تعویق بیفتاد، رئیس جمهور از وفی الله سمیعی وزیر عدلیه پرسشی را طرح کرد که به موضوع بکلی متفاوت مرتبط بود. بازداشت شماری از رهبران خلقی و پرچمی دو گروه کمونیستی که از سوی شوروی رهبری میشدند و آنها تظاهرات وسیعی را در پی کشته شدن یکی از تیوریسنهای کمونیست شان میراکبر خیبر براه انداخته بودند.

رئیس جمهور داوود و شمار محدودی از حلقات درونی فیصله کرده بودند که آنان بازداشت شوند. داوود این امر را با اعضای کابینه مشوره نکرده بود. من تا زمانیکه خبر را از وسایل جمعی نشنیده بودم از آن موضوع آگاهی نداشتم. در آن زمان به نظر نمی رسید این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار باشد. با این حال ثابت می شود که اهمیت فاجعه باری داشته است.

در روز سه شنبه رئیس جمهور از وزیر عدلیه پرسیده بود "بر اساس قانون برای چند مدت میتوان رهبران خلق و پرچم را در توقیف نگهداشت؟"

آقای سمیعی جواب داده بود: "بر اساس قانون و مقررات جاری حد اقل دو هفته و حداکثر سه ماه." رئیس جمهور داوود سوانش را تکرار کرده اضافه کرد: "آیا خودت به دقت این ماده را در قانون در این مورد دیده ای؟"

وزیر عدلیه جواب داد: "بلی صاحب! مطابق به قانون جاری برای کسانی که اینگونه قانون شکنی میکنند جزای اقل دو هفته و حد اکثر سه ماه توقیف است." وقتی جلسه روز سه شنبه پایان یافت ما هم به کارهای مان به وزارت خانه ها رفتیم. همانگونه که رئیس جمهور داوود هدایت داده بود، من روز چهار شنبه با وزیر مالیه و تعداد دیگر دیده قانون کار را مورد بحث قرار دادیم. پس از صحبت مختصر وزیر مالیه توافق کرد که قانون کار در جلسه ویژه روز پنجشنبه تأیید گردد. اینها همه کارهای عادی روزانه بشما رمیرفت.

۲۷ اپریل سال ۱۹۷۸ (۷ ثور ۱۳۵۷)

صبح روز پنجشنبه، نخست با نماینده های سازمان جهانی کار در وزارت معادن و صنایع دیده از آنها بخاطر کار بالای قانون جدید کار تشکر کرده روانه ریاست جمهوری که در نزدیکی وزارت قرار داشت، رفتم. در دهلیز وزارت، مردان جوانی را دیدم که برایم غیر معمول بود. آنها هم از دیدن من در آن صبح وقت متعجب گشتند.

حدود ساعت ۸:۰۰ صبح به قصر ریاست جمهوری رسیدم که جلسه کابینه معمولاً ساعت ۹:۰۰ در تالار بزرگی در منزل اول آن تدویر مییافت. قصر مذکور توسط شاه سابق ظاهرشاه اعمار شده بود. او از آن منحیث دفتر خود برای دیدار با سران دولتی، سفیران، مقامات عالیرتبه حکومتی و نمایندگان مختلف ولایات استفاده میکرد. پس از سرنگونی دولت شاهی توسط داوود در سال ۱۹۷۳ و اعلان جمهوری، وی خود را منحیث رئیس جمهور، عمارت را دفتر کار خود قرار داد که بنام قصر ریاست جمهوری خوانده میشود. ما (از قضا با توجه به اتفاقات) این کاخ که شامل گلخانه هایی برای گل های زمستانی بود، همیشه به نام قصر گلخانه نامیده میشود. آهسته آهسته سایر

وزیران هم برای اشتراک در جلسه ویژه رسیدند. پس از احوالپرسی هریک کرسی های شانرا در اطراف میز طویل مستطیل شکل اشغال کردند.

من بسته پیشنهادی و برگه امضا را به داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور که مسئولیت منشی کابینه به عهده داشت سپردم. آروز و روزهای که آقای سید وحید عبدالله منشی کابینه (همچنان سرپرستی وزارت خارجه را بعهده داشت) حضور نمیداشت او این وظیفه را به عهده می‌گرفت. با آنکه هنوز برخی از وزراء نیامده بودند، رئیس جمهور آمد چوکی اش را در صدر مجلس اشغال کرد. او از من خواست که راپور پرسشهای مورد بحث را که در مورد قانون کار مطرح شده بود ارائه کنم. من پاسخ دادم که روز چهارشنبه با اشخاص ذیربط شنبه دیده و سوالات مطرح شده روز سه شنبه را مورد بحث قرار داده به نتیجه رسیدیم که نسخه اخیری را برای امضاء وزراء و تائید ریاست جمهوری تقدیم کرده ام. سید عبدال الله معاون صدارت پیشنهاد مرا تأیید کرده است. زمانیکه برگه امضاء توسط حاضرین به امضاء رسید، اسناد مقابل رئیس جمهور برای تأیید گذاشته شد. اینکه آنرا امضاء کرده بود یانه، من نمیدانم، یکی از اعضای دفتر داخل اتاق کابینه شده ورق کوچکی را بدست وزیر داخله قدیر نورستانی داد. نورستانی از جایش برخاست و اتاق را ترک گفت. پس از دقایقی دوباره آمد، به آن بالا سر رفته مطلب خصوصی را به گوش رئیس جمهور گفت. رئیس جمهور داوود از جایش برخاست با گامهای آهسته از اتاق خارج شد و نورستانی به تعقیبش بیرون شد. پس از چند لحظه سید عبدال الله معین صدارت هم اتاق را ترک گفت، همینگونه آقای نوین. برخی از وزراء وزیر دفاع جنرال رسولی، انجینر غوث الدین فایق وزیر کار و امور اجتماعی در آن جلسه صبحگاهی حاضر نبودند. بقیه ما در جاهای خود نشسته بودیم حدود نیم ساعت منتظر ماندیم و نمیدانستیم که چه گپ است آیا جلسه ادامه خواهد یافت یانه؟

#### صدای مهیب

داکتر نوین به اتاق برگشت و پرسید: "شما چرا تا هنوز اینجا نشسته اید؟" "دیگر جلسه ای نیست." پیش ازینکه حرفش تمام شود صدای بلند انفجار و یا غرش توپ همه را وحشت زده ساخت. وزراء اوراقش را جمع کرده یک به یک اتاق را ترک گفتند.

چون این جلسه ویژه برای امضاء و تائید قانون جدید کار براه انداخته شده بود، من هنوز مردد بودم که جلسه را ترک بگویم. بهر صورت، دانستم که جلسه به پایان رسیده است، به جمع کردن کاغذهایم پراخته آنها را در بکس دستی ام جابجا کرده به دهلیز برآمدم مشتاق آن بودم بدانم چه رخ داده است. وزیر مالیه سید عبدال الله را دیدم گفت: از زینه های دفتر رئیس جمهور به منزل دوم بیا. با او در زینه اخیری یکجا شده پرسیدم چه گپ است؟ او گفت: "رئیس جمهور میخواهد حقایق را بداند، مگر شایعه است به تعداد دوصد تانک از قوای چهار بطرف کابل در حرکت اند." قرارگاه آن تانکها نزدیک به مکتب حربی در شمال دریای کابل در امتداد پلچرخی است. اکثر وزراء که در جلسه کابینه اشتراک داشتند یا در دهلیز منزل اول بودند یا در شعبه آقای اکبر، رئیس دفتر ریاست جمهوری یا در سایر شعبات مامورین واقع در دو سوی دهلیز رفته بودند. چه اتفاق افتاده هنوز روشن نیست. آیا کودتا در مقابل دولت بود، یا همان طور که می گفتند شایعه است که قوای زره دار برای محافظت ریاست جمهوری در برابر بغاوت کمونیست ها که میخواستند رهبران شان را از توقیف رها سازند؟ با گذشت زمان، دانستیم که رئیس جمهور در حال گفتگو با جنرالان فرقه های نظامی در کابل بود. برق و تیلیفون ریاست جمهوری هنوز فعال بودند. من به منزل دوم رفتم به اتاق سکرتر رئیس جمهور داخل شده بعد دروازه را گشودم که به دفتر رئیس جمهور بروم. رئیس جمهور داوود در پشت میزش نشسته بود و در تیلیفون با صاحب جان قوماندان گارد ریاست جمهوری صحبت میکرد که مسئول حفاظت جان رئیس جمهور، شعبات ریاست جمهوری و ساحه مربوطه بود. ظاهراً رئیس جمهور از سیستم گفتگوی مخابراتی نظامی استفاده میکرد.

#### تانکها قصر را محاصره کرده بودند

د پانو شمیره: له ۳ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

پس از لحظاتی، صاحب جان قوماندان گارد ریاست جمهوری، از زینه ها پایین شد. از وی پرسیدم ماجرا چیست؟ او گفت: "شماری از تانکها قصر را از عقب دیوار ها محاصره کرده اند. آنها میگویند ما آمده ایم که قصر را از کودتای احتمالی محافظت کنیم. مه میخواهم با آنها صحبت کنم اگر شما آمده اید که ریاست جمهوری را محافظت کنید پس چرا میله تفنگهای تان سوی ما نشانه رفته اند؟ شما باید میله تفنگهای تانرا به جهت دیگر از قصر بگردانید." این را گفت و از دهلیز بیرون رفت. من به اتاق دیگر در دهلیز منزل اول رفتم ببینم اگر دیگران معلومات داشته باشند که چه واقع شده است. برخی از وزراء در دفتر رئیس دفتر ریاست جمهوری آقای اکبر بودند و دیگران هم در دهلیز خود را گرفته بودند. تلیفون ها هنوز کار میکردند. برخیها به دفاتر شان صحبت کرده بودند که در شهر چه میگردد. هیچ کسی معلومات دقیق نداشت. شایعات همه گیج کننده بود.

تلیفون اکبرجان هنوز کار میکرد. او اجازه داد که از تلیفونش به خانه زنگ بزنم. با همسرم صحبت کرده گفتم که کودتا در جریان است. همسرم فریحه، یک شخص با کرکتر قوی است. او خون سردی اش را در زمان بحران و ناملايمات حفظ میکند. او گفت که فرزندان ما در مکتب اند و او راهی را پیدا میکند که آنان را به خانه بیاورد. من برایش گفتم "دوستت دارم و از خداوند متعال تمنا میکنم که شما را حفظ کند." من دوباره به دهلیز رفته منتظر صاحب جان ماندم که برگردد نتیجه مذاکره اش با واحد تانک که در بیرون از قصر موضع گرفته اند برایم بگوید. مگر وقتی او آمد با عجله به منزل دوم سوی دفتر رئیس جمهور رفت و به من اشاره کرد که در برگشت با من صحبت میکند. در واقع او همان کار را کرد. او گفت که او با سربرازان تانک صحبت کرده برخی از آنها میله توپ شان را سوی دیگر دور داده و برخی اصلاً به آن وقعی نگذاشتند.

صاحب جان گفت من بار دیگر به آنان گفتم: "اگر شما آمده اید که از قصر دفاع کنید، باید میله های تانک تان بسوی دیگر باشند. اگر این کار را نکنید به این معنی است که شما به قصر حمله میکنید. ما مجبور میشویم تانکهای تان را منهدم کنیم."

#### یورش یونت ضد تانک به تانکها

صاحب جان به صحبتش ادامه داد. پس از گذشت زمانی میله های تانکها را که قصر را نشانه رفته بودند بسوی دیگر دور ندادند. من به یونت ضد تانک قوماندان دادم که تانک اول را بزنند بعد دیگرش را که نزدیکتر بود. تانک اول بهوا شد و توتته های آن در سرک و اطراف درختان پراکنده شدند. سپس تانک دومی زده شد و مانند تانک اول بهوا پرانده شد. او ادامه داد "پرسونل تانک ها از تانک های شان بیرون شده فرار کردند. بعضی از آنها از دیوار دفتر کارتوگرافی بالا شده و دیگران در پشت دیوار های وزارت معادن پنهان گشتند. نزدیک به شصت تن به گارد قصر تسلیم شدند. ما آنانرا در تهکوی قصر بردیم و در آنجا نگهداریم. اکنون یونت تانک شکست خورده اند." او ادامه داد "ساحه اطراف قصر الی ناحیه وزیراکبرخان تحت کنترل نیروهای گارد قصر است." مگر در همین حالات بعضی از رهبران کودتا از میدان هوایی بگرام که آنرا ظاهراً تحت کنترل داشتند چاره ای جز تهدید نداشته تهدید کردند که برای تحت کنترل آوردن گارد قصر و رئیس جمهور از قوای هوای استفاده خواهند کرد. آنان به محافظین قصر گفته بودند که تسلیم شوند در غیر آن تهدید کردند که با حملات هوایی قصر را با خاک یکسان میکنند.

#### طیاره جت در بالای سر

من صدای طیاره جت را بالای سر خود و صدای آتش ماشیندار را بدفاع از قصر میشنیدم. خواستم ببینم چه در شرف وقوع است. از قصر از دروازه ورودی خارج شده بسوی چمنی که میان قصر و مسجد کوچکی در حدود ۱۵۰ متر به سمت غرب واقع شده روان شدم. پیش از آن اندکی باران پاریده بود. حال نمیبارید. من طیاره ای را دیدم که باردوم بسوی قصر پیکه کرد. من بیرون از قصر بودم و فکر میشد که طیاره سوی من میآید. بخار دنبله دار از زیر بال جیت بیرون شد و انفجار دیگری را شنیدم. میدیدیم که قصر هنوز سالم است. مگر پارچه هایی آهن در اطراف چمن پراکنده شدند. و برخی از آنها آتش گرفته بودند. من پایم را بالای آن توتته های آتش گرفته گذاشته

که آتش آنرا خاموش کنم. وقتی مصروف این کار بودم، صدای ترق را از پیشرویم شنیدم. افسری بود که پاشنه هایش را بمتابه سلامی بهم زد. او عبدالحق یکی از برادران علمی بود که رئیس جمهور داوود آنرا زیاد دوست داشت. آنان را کمک کرد که تحصیلات اکادمی داشته به درجات عالی نظامی برسند. گفت: "صاحب، شما نباید اینگونه در بیرون باشید. بسیار خطرناک است. صدمه خواهید دید.

من گفتم: "افیسر! فرق نمیکند من در داخل باشم یا بیرون. اگر قسمت بود صدمه ببینم در هردو جا میبینم. بهر صورت این توتها ها از کجا آمده؟

او گفت: "مه فکر میکنم هدف طیاره قصر بود. آنان به جای قصر دروازه عقب میان قصر و سلامخانه را زده اند." او ادامه داد: "برایتان اطمینان میدهم صاحب، آنان نمیتوانند به شما صدمه برسانند مگر از بالای سینه های ما بگذرند."

من گفتم: "ببینم چه پیش میآید." او پاشنه هایش را بهم زده تعظیم کرده دوباره به سوی عمارت رفت. دیگر صدای طیاره را در بالای سر نشنیدم. مگر صدای ماشیندار در دور دستها شنیده میشد.

پس از مدتی من دوباره به سوی قصر راه افتادم که تا صبح بعدی در همانجا ماندم. فکر میکنم ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود که به قصر برگشتم. مگر حقیقت را باید بگویم من از گذشت زمان آگاه نبودم. به نظر می رسد که در زمان بحران عمیق، ما زمان را دنبال نمی کنیم. در عوض، اتفاقات و حادثات در ذهن ما حک می شوند و زمان به نظر میرسد که طولانی شده است.

من با کسانی که در شعبات دهلیز ورودی منزل اول به صحبت آغازیدم. کوشش داشتیم بدانم در شهر کابل و ساحات اطراف آن چه میگردد. میخواستیم بدانم آیا حرکتی از قطعات اردو که در اطراف کابل مستقر بودند در مقابل کودتا وجود دارد. رئیس جمهور داوود هنوز در دفتر کارش بود. تلاش داشت با مراکز قوماندانده مختلف تماس بگیرد. از معلوماتی که من بدست آورده بودم، میدانستم یکی از قطعات شروع به پیشروی به سوی مرکز کابل کرده که با گارد قصر ملحق شود.

بار دوم قوماندان گارد قصر از پهلویم میگذشت در این مورد از وی پرسیدم. او گفت رئیس جمهور هنوز تلاش دارد که با دیگران هم تماس بگیرد که غیر از آن تعهدی به نظر نمی رسید. با گفتن این جمله از اتاق بیرون شد. روز داشت آهسته آهسته به پایان میرسید و بیرون تاریک شده بود. چراغها روشن شدند. برق ساحه قصر قطع نشده بود.

#### رئیس جمهور و اعضای خانواده اش پایین آمدند:

کسی برایم گفت که تمام اعضای خانواده رئیس جمهور داوود در طول روز از خانه های شان در شهر به قصر آمده اند. آنان هم اکنون با رئیس جمهور در منزل دوم جمع اند. من احساس میکردم یک فضای سرگشتگی و عذاب دهنده بالای کسانی که در آنجا بودند مستولی گشته است. آنان به سوی زینه ها مینگرستند. دیدم رئیس جمهور داوود به آهستگی پایین میآید. او سرش را به سوی ما تکان داده به دهلیز رفت و در دراز چوکی در دست چپ دور تر از زینه نشست. به تعقیبش معاون صدارت سید عبدالاله پایین شد. به تعقیبش قدیر نورستانی وزیر داخله بودند. بعد برخی از اعضای خانواده پایین آمدند که در پیشاپیش همه برادرش سردار نعیم خان وزیر خارجه افغانستان همچنان در زمان سلطنت ظاهرشاه سفیر افغانستان در واشنگتن، بود. به عقبش عمرجان پسر ارشد رئیس جمهور که در طول یک سال اختلافی که داشت، پدرش را ندیده بود. پس از آن اعضای نزدیک دیگر خانواده - زنان و کودکان شامل شاهدخت زینب، همسر رئیس جمهور، شاهدخت بی بی زهره، همسر سردار نعیم بودند. وقتی این گروه زیاد داخل دهلیز شدند کسانی که از پیش در آنجا بودند، تلاش کردند که برای آنها جای خالی کنند و آهسته آهسته به اتاقهای که مربوط مامورین سکرتریت بود، بروند. تمام ما کسانی که برای اشتراک در جلسه کابینه آنجا بودیم در آن تعمیر گیر مانده بودیم. من صدای تبادل آتش ماشیندار را در اطراف قصر و ساحات دور میشنیدم.

وقتی که صاحب جان بار دیگر از نزدیکم رد میشد، گفت: "آنها تهدید کرده اند که با بمباردمان هوایی بمب های نیم تنی قصر را با خاک یکسان خواهند کرد. شب فرا رسید.

### اتاق پذیرایی

تصمیم گرفتم به اتاق پذیرایی برای مدعوین و کسانی که انتظار میکشیدند با رئیس جمهور ملاقات کنند، بروم. رفتم و در کوچ یا دراز چوکی پیشروی کلکین روبروی باغچه مقابل نشستم. شانه و سرم بلندتر از چوکات کلکین بود. کوشش کردم بیرون را ترصد کنم به نسبت تاریکی چیزی دیده نمیشد. نزدیک ساعت هشت شب رئیس جمهور داوود به اتاق داخل شد. وقتی دید من در پیشروی کلکین نشسته ام آمد در چوکی دست راست که من نشسته بودم نشست. به تدریج وزرای دیگر داخل شدند و در چوکیهای دیگر نشستند. نفر آخری برادر رئیس جمهور سردار نعیم خان بود که آمد و در کنجکی مقابل رئیس جمهور نشست. آنجا میز کافی در مقابل رئیس جمهور قرار داشت. پیش خدمتی داخل شد پیاله چای سبز را در مقابل رئیس جمهور گذاشت. پس از چند دقیقه نفر خدمت دیگر داخل شد و پیاله دیگر چای را مقابل رئیس جمهور گذاشت. بدون اینکه رئیس جمهور به بالا بنگرد، پیاله دومی را به سوی من هل داد. نه او و نه من چای را نوشیدیم. نگاه رئیس جمهور داوود به میز پیشرویش دوخته شده غرق در فکر بود. هیچ کسی چیزی نمیگفت. صدای ماشیندار و تفنگ از بیرون شنیده میشد.

پس از زمانی معاون صدارت سید عبدالاله در حالیکه رادیوی کوچک ترانزستوری در دست داشت داخل اتاق شد و آنرا پیشروی رئیس جمهور داوود گذاشت. رادیو روشن بود و ما موزیک نظامی را که ظاهراً از رادیوی کابل که در اداره دول بود، پخش میشد میشنیدیم. (در آنزمان کدام ستیشن رادیویی دیگر در کابل نبود که نشرات داشته باشد) آنها از پیش اعلان کرده بودند که بزودی اعلامیه مهمی از رادیو کابل پخش میشود.

### اعلامیه رادیو: یک دروغ

ما به موزیک نظامی گوش سپرده بودیم. سپس اعلامیه توسط شخص ناشناسی پخش گردید. مگر صدای قوماندان تانک محمد اسلم وطنجار شناخته شد، او صاحب منصبی بود مورد علاقه داوود که در تحصیلاتش کمک کرده و امکانات استثنایی برای مقامات بلند پرایش در نظر داشت. اعلامیه که توسط شخص ناشناسی از سوی "حزب دموکراتیک خلق" نشر گردید در آن گفته شد: "داوود، عضوی از سلاله یحیی، با تمام اعضای خانواده و همکارانش توسط... به جوخه مرگ سپرده شدند." و غیره و غیره. (من کلمات مشخص آنچه در بطور مکمل گفته شد، بخاطر ندارم. حافظه ام در آن لحظه منجمد شده بود.) اعلامیه چندین بار به هر دو زبان رسمی افغانستان پشتو و دری تکرار شد. سید عبدالاله که در کنار میز ایستاده بود، خم شد و رادیو ترانزستوری را خاموش کرد. چندین دقیقه به خاموشی سپری گشت.

### آخرین سخن رئیس جمهور داوود

رئیس جمهور داوود با صدای گرفته لب سخن گشود و گفت: "اشتباه خودم است."

این آخرین کلماتی بود که من از زبان رئیس جمهور داوود شنیدم. بطور آشکار اعلامیه دروغ بود؛ رئیس جمهور داوود هنوز زنده بود، و همینچنین ما. هدف آن چه بود؟ نخست، اعلامیه ای بود غیرواقعی: به این معنی که آشوبگران برنامه داشتند که رئیس جمهور و اعضای خانواده اش را و تمام کسانی را که با او کار کرده اند بکشند. دوم، یورشگران تلاش داشتند که قطعات دیگر اردو را بترسانند که نباید به کمک گارد قصر که تا آن لحظه بطور قاطع در مقابل کودتاچیان ایستاده بودند، بروند. سوم، آنان تلاش داشتند مردم کابل و افغانستان را به وحشت انداخته که به کمک نیروها ضد کودتا نشتابند.

در این زمان دو چیز در فکرم خطور کرد: اول، فکر کردم در محل خطرناکی مقابل پنجره نشسته ام. اتاق روشن بود و بیرون تاریک محض بود. اگر کسی از محوطه قصر تلاش کند که رئیس جمهور را بکشد، به درستی میتوانست او را در اتاق روشن ببیند و من در تیر رس مستقیم قرار داشتم. من فکر کردم اگر مقدر بود که اولین کسی باشم



کشته شوم، میشود. من فکر کردم بهتر است بجایم باشم تا بجای مصنوع بروم. در آن لحظه تصمیم نادرست سرنوشت ساز بشمار میآید. مگر در آنگونه لحظه کار منطقی حتی از نظر هوشمندی هم درست نبود. بعضی اوقات در زندگی، در موقعیتی قرار میگیری که فیصله میان مرگ و زندگی است. این تصمیم یک سرباز در جنگ است. در ماههای بعدی، چندین بار به مرگ نزدیک شدم. در بسا چینی مواردی، من حتا شانس انتخاب را نداشتم. فکر دوم این بود از رئیس جمهور بپرسم توضیح دهد به چه معنی اشتباه او بوده؟ مگر نپرسیدم. وقت مناسب نبود که جر و بحث میشد. تمام ما به جاهای که نشسته بودیم، بودیم. هیچ کسی کلمه ای بر زبان نیاورد. صدای تفنگ و ماشیندار از بیرون شنیده میشد. پس از مدتی رئیس جمهور داوود برخاست و آهسته بسوی در خروجی رفت. برادرش سردار نعیم خان از دنبالش رفت. آنها از اتاق بیرون شدند به دهلیز رفتند که اعضای خانواده شان آنجا بودند. سپس سید عبدالاله و دیگر وزراء از دنبالشان به دهلیز رفتند. بعضی از کسها که در جلسه صبحگاهی نبودند به شمول سرپرست وزارت خارجه وحید عبدالله به قصر آمده بودند. دهلیز بپر و بار شده بود. برخی به دفتر اکبر جان رفتند و من نزدیک زینه ایستاده بودم. آنچه من میدانستم به قرار ذیل اند.

- گارد ریاست جمهوری تحت قومانده صاحب جان بشکل قاطعانه از قصر و اطراف محل مانند وزیر اکبرخان دفاع کرده اند. آنها دو تانک را منهدم کرده که عسکرها تانکهای شانرا رها کرده فرار کرده اند. حدود شصت نفر آنها خود را به گارد تسلیم کرده اند.

- رئیس جمهور داوود تلاش بخرچ داد که با جنرالان قطعات و جزو تامهای مختلف اردو تماس گرفته که به قطعه گارد بپیوندند. بهر صورت هیچ کسی با قوای گارد نپیوسته که از رئیس جمهور و حکومت او دفاع کنند.

- توطئه گران کودتاجی تهدید کرده اند که ریاست جمهوری را با بمب به خاک یکسان کرده و تمام کسانی که در آن اند خواهند کشت.

- ستیشن رادیو کابل و تلویزیون اشغال شده و اکنون در اختیار توطئه گران اند. آنان اعلامیه ای پخش کرده اند که "داوود عضوی از سلاله یحیی، تمام اعضای خانواده و همکارانش همه کشته شده اند."

- توطئه گران اعضای خلق و پرجم دو گروه کمونیست (هنوز بطور رسمی نام حزب را بخود نگرفته اند) تربیه و تلقین شده توسط اجنت های اتحاد شوروی که حکومت افغانستان را به پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی بدست گیرند. رهبران آنها صرف دو روز پیش زندانی شده اند. داوود در نظر داشت که زمان توقیف آنان تمدید گردد.

### تصمیم که قصر ترک شود

تصمیم گرفته شده بود که رئیس جمهور داوود دفترش را در ریاست جمهوری ترک گفته با تدابیر امنیتی به یکی از قطعات اردو حومه کابل برود. او میتواند از آنجا قومانده جنگ ضد کودتا چیان را بدست گیرد. او به سید وحید عبدالله معین وزارت خارجه که به قصر آمده بود، امر کرد برود غم اوراق را بخورد. برای سردار تیمور شاه جان برادر زن ظاهر شاه گفت که سید وحید عبدالله را همراهی کند. هردو محل را ترک گفتند. رئیس جمهور بعد به صاحب جان امر کرد که قطعه تشریفات (امنیتی) گارد را آماده کند. صاحب جان گزارش داد که بزودی دو تانک مجهز تی-۶۲ و چندین یونت مسلح را با واحدهای راکت انداز های ضد تانک و موتر مرسدس ضد گلوله را آماده میکند.

در همین اثنا، کسی دو میل کلاشنیکوف را آورد یکی را به سید عبدالاله و دیگری را به قدیر نورستانی داد. من به سید عبدالاله نزدیک شده گفتم برای رئیس جمهور بگو که من یک پیشنهاد دارم. او پرسید: "پیشنهاد چیست؟" من برایش گفتم: "من از قوماندانی گارد میخواهم برایم یک ماشیندار با چندین عسکر مسلح با راکت اندازهای ضد تانک داده اجازه دهند که یک گروپ تهاجمی تشکیل دهم. میدانستم که گارد قصر ساحات اطراف قصر و راه وزیراکبر خان را در کنترل دارد. مه داوطلب هستم و شاید دیگران در اینجا نیز داوطلب گردند که همراه با این واحد بروند و خود را از عقب به ستیشن رادیو کابل و تلویزیون رساننده برخلاف انتظار کودتاجیان یکی دو تانک

آنها را منفجر ساخته بعد بالای محافظان سندیوهای نشرات حمله کنیم." من برایش گفتم مطمئن هستم کارمندان عادی رادیو با ما همکاری خواهند کرد و از ورای نشرات رادیو خواهیم گفت که:

- اعلامیه های قبلی که توسط وطنجار خائین نشر شده راست نیست.
- رئیس جمهور داوود زنده است قوماندان را در مقر ریاست جمهوری بدست دارد.
- گارد قصر واحد تانکها را از بین برده اند که بنام دروغین آمده بودند که از قصر دفاع میکنند.
- شصت تن از پرسونل تانک به محافظین گارد تسلیم شده اند.
- رئیس جمهور داوود از قوای اردو درخواست کرده است که قطعات نظامی شان با قطعه محافظ گارد در مقابل خائینن بسیج گردند.
- رئیس جمهور داوود از شهروندان کابل و افغانستان خواسته که خونسردی شانرا حفظ کرده به اعلامیه های دروغین خائینن پاور نکرده با قواء پیوسته و هر عنصر اخلاکگر را که صلح و امنیت و آزادی کشورما را بمخاطره انداخته، خلع سلاح سازند. من میدانستم که شانس پیروزی ما بسیار کم است. همچنان میدانستم که من در این امر زنده نخواهم ماند. همچنان اگر ما شانس پنج فیصد موفقیت را داشته باشیم میارزد که برای آن قربانی دهیم. در غیر آن، باید می نشستیم و هیچ کاری نمیکردم که درست نبود. هم اکنون رئیس جمهور بالای جوکی ای در سمت دیگر دهلیز نشسته است. او با نشانه های استفهام به چهره اش به سوی سید عبدالاله مینگریست. سید عبدالاله به وی نزدیک شده خم گردید مختصراً آنچه من گفته بودم برایش گفت و دوباره ایستاد شد. حدود ده دقیقه بعد پسوی دیوار نزدیک من خم شد. من پرسیدم "رئیس جمهور چه گفت؟ آیا آنرا منظور کرد؟"
- او به پاسخ گفت رئیس جمهور میگوید: "همه آنها کشته میشوند. این کار فایده ندارد." در نهایت، قوماندان گارد ریاست جمهوری آمده به رئیس جمهور گزارش داد که گارد تشریفات آماده است. عمرجان پسر ارشد رئیس جمهور به پدرش گفت که او بیرون رفته گارد را معاینه میکند. بعد او و قدیر نورستانی وزیر داخله از دروازه ورودی خارج شده ببیند هرچه آماده است. من صدای وز وز را در بیخ گوشم و صدای فیر را از بیرون شنیدم. در همین اثنا، پلستر دیوار پشت سرم از دیوار جدا شده خرد و خمیر شد. صدای ماشیندار بسیار بلند بود ظاهراً از فاصله بسیار نزدیک فیر شده بود.
- ماشیندار از باغچه بر کسانی آتش گشوده بود که از در ورودی بیرون میآمدند و در دهلیز هم آتش شد. کسی فریاد زد که چراغها را خاموش کنید. آنها داخل را میتوانند ببینند. چراغهای دهلیز و دفاتر خاموش شدند.

(برگرفته از صفحه Ewaz Hesarnaie)

بخش دوم دارد

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ